

مترجم: دکتر سید احمد موثقی*

پدرسالاری و مدرنیته

چکیده: جامعه پدرسالار اساساً متفاوت از جامعه مدرن بوده و ویژگی‌های ارزشی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و گفتمان خاص خود را دارد. هشام شرابی پدرسالاری عربی را یک کلیت روانشناختی - جامعه‌شناختی خاص می‌داند که با نظامی از ارزشها و ساختارها و رویه‌های اجتماعی متعلق به نوع معینی از اقتصاد و فرهنگ مشخص می‌شود. در مقابل، مدرنیته همزمان در برگزیده عقلانیت و انقلاب است و ساختارها و آگاهی متناسب با خود را دارد که در غرب در فرآیند نوسازی به یک دگرگونی ساختاری عمیق انجامید. اما این مدرنیته در رابطه سلطه میان مرکز و پیرامون (در اینجا جهان غرب) تحریف شد و در فرآیند نوسازی جوامع پدرسالار جدید را در دنیای عرب و اسلام بوجود آورد. شرابی روان‌پارگی را یک خصیصه عمده جامعه پدرسالار نوسازی شده می‌داند که در آن نه از فرد و نهاد سنتی اصیل خبری هست و نه فرد و نهاد مدرن حقیقی در آن یافت می‌شود. این دوگانگی و تضادهای ساختاری حتی در روشنفکران «نوسازی شده» نیز انعکاس دارد که به قول شرابی متحد قوی پدرسالاری جدید و دشمن مدرنیته اصیل هستند و مدل‌های غربی را به بت‌واره‌ها تبدیل کرده‌اند. آگاهی بت‌واره شده هم تقلیدی و هم انفعالی است. به این ترتیب هم در روابط و مناسبات اجتماعی و هم در ساختار آگاهی و در جامعه پدرسالار جدید عربی و اسلامی مدرنیته تحریف شده و مدرنیسم صرفاً یک عمل و رویه انعکاسی و بت‌واره شده و وابسته و غیرانتقادی می‌باشد که نتیجه مطلوبی در بر ندارد.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نویسنده: هشام شرابی از کتاب "Neopatriarchy"

فرضیات اساسی

جامعه پدرسالار چیست؟ چگونه به وجود می آید؟ چگونه دگرگون می شود؟ مشخصه‌های بارز آن کدامند - ارزشهایش، اشکال دانش آن، اعمال و رویه‌های اجتماعی آن، سازمان سیاسی آن؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات و سؤالات مرتبط دیگر باید ابتدا فرضیات اساسی را روشن سازیم، تا قادر به درک این مهم شویم که جامعه عربی سنتی را به چه معنایی جامعه‌ای پدرسالارانه می‌انگاریم.

پدرسالاری واژه‌ای است که اساساً نوع خاصی از ساختار اجتماعی - سیاسی با نظام ارزشی ویژه و اشکالی از گفت‌وگو و عمل را می‌رساند که بر شیوه متمایزی از سازماندهی اقتصادی استوار است. پدرسالاری خصیصه اصلی روابط اجتماعی شکل‌بندی اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری است که به‌طور تاریخی در اشکال گوناگونی در اروپا و آسیا وجود داشته است. بحث ما این است که مفهوم پدرسالاری در جامعه‌ای که ما آن را به عنوان جامعه عرب سنتی می‌شناسیم، شکل خاص و متمایزی به خود گرفته است. بنابراین در عین حال که ممکن است برخی از خصوصیات مورد تجزیه و تحلیل در اینجا در خور جوامع دیگر غیر عرب باشد ولی خاص بودن آنها ناشی از شرایط، پیشامدها و تجارب جهان عرب می‌باشد.

به‌طور کلی همان‌بی‌همتایی تاریخی مربوط به سایر فرهنگ‌های شاخص هندی، چینی، ژاپنی یا اروپایی غربی، به پدرسالاری عربی ویژگی تاریخی می‌بخشد؛ زیرا همه این فرهنگ‌ها، با وجود سازوکارهای اجتماعی - اقتصادی از نظر تاریخی یکسان، تجارب تعیین‌کننده‌ای را از سرگذراندند که توسط شرایط جغرافیایی، آب و هوایی و جمعیت شناختی خاص تعیین می‌شدند.

بنابراین چنانچه خصوصیت جامعه و مردان و زنانی که آن را تشکیل می‌دهند تا اندازه‌ای به وسیله محیط فیزیکی که در آن زندگی می‌کنند شکل می‌گیرد، چه نوع طبیعت فیزیکی‌ای سبب پیدایش خصوصیات ویژه پدرسالاری عربی گردیده است؟ فرهنگ عربی (تمدن اسلامی)^۱، همان‌طور که فرناند براودل^۲ مشاهده می‌کند، «در حاشیه‌های

۱. ظاهراً عرب و اسلام مترادف به‌کار رفته و فرهنگ و تمدن اسلامی نیز عربی قلمداد شده است.

اماکن خالی از سکنه، در کناره‌های صحراها، رودخانه‌ها و دریاها» گسترش یافت. نگاهی مختصر به نقشه نشان می‌دهد که این مشاهده و ابراز نظر حقیقت دارد: سیمای غالب بر این محیط، فضای خالی صحرا، از آتلانتیک تا خلیج (فارس) است. صحرا بر تمامی جهان عرب حکمفرماست به استثنای ۱. حاشیه باریک و منفصل کنار مدیترانه از الکساندر یا تا تانجیر، ۲. رشته کوه مغرب غربی (اطلس)، ۳. رشته کوه‌های سوریه جغرافیایی، ۴. مناطق داخلی عمان و یمن و ۵. حوزه‌های رود نیل و فرات.

سیمای جمعیتی نیز به همان میزان قابل توجه است. از نظر تاریخی، ساکنان شهر و بدوی‌ها بر فرهنگ و جامعه (در تجارت و قدرت سیاسی) تسلط داشتند، در حالی که تولیدکنندگان کشاورزی، تسلیم و تابع هر دوی آنان بودند. بیشتر این شکل‌بندی به واسطه موقعیت ژئوپولیتیکی منطقه صورت گرفته است، به طوری که دو منطقه عمده تمرکز بشریت، یعنی اروپا را تا شمال و غرب و آفریقا و آسیا را تا جنوب و شرق به هم متصل می‌کند. بدین ترتیب، تجارت با مسافت‌های دور و طولانی و ورود تهاجمات خارجی برای تکامل زمینه‌های اقتصادی و سیاسی دنیای عرب نقش تعیین‌کننده و شکل دهنده داشتند.

آیا تفاوتی میان جامعه پدرسالار و جامعه سنتی وجود دارد؟ به چه معنا می‌توان از جوامع پدرسالار مختلف سخن گفت؟ روشن است که پدرسالاری به مثابه مقوله‌ای اجتماعی - اقتصادی به جامعه سنتی ماقبل مدرن بر می‌گردد. به این معنا، تعبیرات جامعه، فرهنگ پدرسالار و جامعه؛ فرهنگ سنتی یا ماقبل مدرن، کم و بیش مترادف هم هستند و هر دو تعبیر در مقابل یک جامعه / فرهنگ از لحاظ کیفی متفاوت یعنی مدرن، تعریف می‌شوند.

از نظر مارکس، «وضعیت پدرسالار»، مرحله توسعه‌ای که پیش از «توسعه کامل بنیان جامعه صنعتی» قرار دارد، به فتودالیسم اروپایی برمی‌گردد. بین فتودالیسم و سرمایه‌داری ارتباطی بنیادی وجود دارد؛ فتودالیسم پیش‌شرط ضروری سرمایه‌داری است اما در این نمودار، کجا می‌توانیم پدرسالاری غیراروپایی (غیرفتودالی) را قرار

دهیم؟

نظریه شیوه تولید آسیایی و مفهوم عام «استبداد شرقی» بیانگر یک شکل‌بندی اجتماعی «آسیایی» یا «شرقی» با شکل خاصی از پدرسالاری است. مارکس، پیرو هگل، بر این باور بود که تاریخ روزگار باستانی کلاسیک تاریخ شهرهای بنا شده - برخلاف شهرهای شرقی - بر اساس کشاورزی و املاک و اراضی محک زده شده بود. در قرون میانه، مناطق روستایی به جای شهرها مرکز ثقل تاریخ بودند که به واسطه تضاد میان شهر و روستا توسعه یافتند. از نظر مارکس، شهر «آسیایی» همانند شهر روزگار باستان یا اواخر قرون میانه نبود بلکه شهر آسیایی پدیده‌ای به طور خاص پدرسالارانه، به معنای شرقی کلمه بود؛ یک «اردوگاه سلطنتی» نه ساختاری مدنی. اما در اینجا علاقه‌مندیم بدانیم که آیا می‌توان از یک شکل و قالب پدرسالاری سخن گفت که نه اروپایی و نه آسیایی باشد؟! آن‌طور که مارکس اینها را توصیف می‌کرد - شکل و قالبی با تاریخ و ساختار خاص خودش - که می‌توان آن را به طور متمایز نه فقط آسیایی یا غیراروپایی بلکه عربی (اسلامی)، دانست.

وقتی از پدرسالاری عربی سخن می‌گویم، منظورم یک کلیت روان‌شناختی - جامعه‌شناختی خاص است که در ساختارهای اجتماعی و روان‌شناختی نمودار می‌شود. پدرسالاری عربی، نظامی از ارزش‌ها و اعمال و رویه‌های اجتماعی متعلق به یک اقتصاد و فرهنگ معین و مستقر است. در این چشم‌انداز، بهترین شیوه چنگ زدن به معنی پدرسالاری، نزدیک شدن به آن از منظر مدرنیته، جانشین و خلف تاریخی همراه مفهوم مخالف دیالکتیکی آن می‌باشد.

مدرنیته

مدرنیته چیست؟ مدرن بودن به چه معنی است؟ جدول زیر با توجه به مقابله مدرنیته با پدرسالاری برحسب تعدادی از مقوله‌های کلیدی، به پاسخ‌های ممکن اشاره دارد.

مقوله	مدرنیته	پدرسالاری
دانش	اندیشه / عقل	اسطوره / اعتقاد

مذهبی / تمثیلی ^۲	علمی / کنایه آمیز ^۱	حقیقت
خطابی ^۳	تحلیلی	زبان
سلطنت پدرسالار جدید	دموکراتیک / سوسیالیست	حکومت
عمودی	افقی	روابط اجتماعی
خانواده / طایفه / قرقه	طبقه	قشربندی اجتماعی

مارشال برمن^۴، در یک تحقیق عمده دربارهٔ مدرنیته، آن را با بازگشت به چهار جنبهٔ اساسی توصیف نمود. نخستین جنبه آن است که مدرنیته پدیده‌ای به‌طور بی‌نظیر اروپایی است. واقعیتی که پیامدهای وجودی ویران‌کننده‌ای برای دنیای غیرغربی داشته است. جنبهٔ دوم به محتوای تاریخی مدرنیته مربوط می‌شود. این جنبه به فرآیند تاریخی اروپا در دوران رنسانس و جنبش اصلاح دینی برمی‌گردد، که با فروپاشی قطب‌بندی بین یک دنیای واقعی و دنیایی خیالی، که ویژگی تفکر ماقبل مدرن سنتی بود، آغاز شد. تا آن زمان، به دنیای محسوس و ملموس به عنوان دنیایی خیالی نگریسته می‌شد و دنیای حقیقی تنها از طریق دین یا فلسفه قابل حصول و دسترسی بود که آن هم برای موجودات بشری فقط در یک وجود و هستی پس از مرگ ممکن بود. نگرش مدرن، این دیدگاه را به صورت زیر دگرگون کرد. «اکنون دنیای دروغین به عنوان گذشته‌ای تاریخی، دنیایی که آن را از دست داده‌ایم یا (در شرف از دست دادن آن هستیم) نگریسته می‌شود، در حالی که دنیای حقیقی در دنیای فیزیکی و اجتماعی است که برای ما در اینجا و اکنون وجود دارد (یا در شرف به وجود آمدن است).»

جنبهٔ سوم از تحلیل مارکس از انقلاب بورژوازی از بیانیهٔ کمونیستی مشتق می‌شود؛ انقلاب بورژوازی با برداشتن حجاب‌های «توهم مذهبی و سیاسی» واقعیت روابط اجتماعی را فاش کرد و انتخاب‌ها و امیدهای جدیدی را برانگیخت. برمن: «برخلاف مردم عادی همهٔ اعصار، که با فداکاری و از خودگذشتگی شان نسبت به «مابعدالطبیعه

1. Ironic.

2. Allegorical.

3. Rhetorical.

4. Marshall Berman.

طبیعی» به نحو بی‌پایانی متلاشی گشته و مورد سوءاستفاده و خیانت واقع شده‌اند، افراد مدرن، «شستشو کرده در آب سرد و یخی محاسبه خودپسندانه»، آزاد از حرمت‌گذاری و تمکین نسبت به اربابانی که نابودشان می‌کنند، هستند و به جای آنکه از سرما بی‌حس شوند با روح و بشاش هستند. امکان شورش حقیقی و اصیل، محصول عصر جدید است. چون افراد مدرن «می‌دانند چگونه درباره خودشان، به وسیله خودشان و برای خودشان فکر کنند، آنها خواهان گزارشی شفاف از آنچه رؤسا و زمام‌داران آنان برایشان انجام می‌دهند - و در حال انجام نسبت به آنها هستند - بوده و آماده مقاومت و شورش در هر جا که در برگشت، چیزی دستگیرشان نمی‌شود، می‌باشند.»

چهارمین جنبه مربوط می‌شود به ویژگی جامعه بورژوازی جدید که اکنون با محو و جایگزینی جامعه قدیم محقق می‌گردد: «یک جامعه به نحوی اصیل و حقیقتاً باز، نه فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز، تا مردم برای خرید و ارزیابی آزاد بوده و در جستجوی بهترین معامله‌ها از نظر ایده‌ها و آراء، انجمن‌ها، قوانین و سیاست‌های اجتماعی و نیز کالاها باشند.»

بدین ترتیب، نیروهای مسلط حاکم بر این جامعه مدرن، متفاوت از نیروهای مسلط حاکم بر هر نوع از جوامع پیشین هستند؛ این نیروها از جهان‌بینی سکولار و شیوه تفکر علمی این جامعه مشتق می‌شوند.

هگل، نخستین متفکر اروپایی که به تاریخ به عنوان یک موضوع فلسفی - محوری می‌نگریست، یک شیوه سیستماتیک تفکری را درباره آن تنظیم نموده موضع خود را بر مبنای یک دیالکتیک ایده‌آلیستی آشتی‌ناپذیر بنا نهاد؛ اما چون دیالکتیک او از نظر فلسفی، انقلابی بود، نتوانست تفکر او را فراتر از افق مذهبی و سیاسی زمانش ببرد. فقط با مارکس و جامعه‌شناسی آلمانی اواخر قرن نوزدهمی (در ابتدا ماکس وبر)، تفسیری مبتنی بر پایه‌های اجتماعی و اقتصادی عینی از تاریخ و تغییرات تاریخی در دست داریم. مفهوم عام کلیدی در پیوند با برخاستن سرمایه‌داری مدرن، از نظر مارکس، خصیصه انقلابی آن و از نظر وبر، عقلانیت متمایز و شاخص آن می‌باشد. بدین ترتیب می‌توانیم مدرنیته را به طور همزمان عقل و انقلاب بدانیم.

از نظر مارکس، این انقلاب بورژوازی بود که پویاترین چهره‌ها و مشخصه‌های

مدرنیته را وارد و معرفی کرد - بی‌قراری، حرکت و تغییر دایمی، همان‌طور که او در بیانیه، آن را مطرح می‌کند.

دگرگونی انقلابی دایمی تولید، بر هم زدن و تعرض لاینقطع نسبت به همه شرایط اجتماعی، بی‌قراری و عدم اطمینان همیشگی، عصر بورژوازی را از همه عصرها و دوره‌های تاریخی ماقبل، متمایز می‌سازد. همه روابط تثبیت شده و سرعت یخ بسته و منجمد شده، با قطار آراء و عقاید و پیشداوری‌های کهن و مورد احترام آنان، زدوده و محو و نابود می‌شوند و هر نوع تازه شکل گرفته آنها قبل از آنکه بتواند استحکام یابد، کهنه و منسوخ می‌گردد. همه آنچه که معتبر و مستحکم است، ذوب شده و در هوا پراکنده می‌گردد.

از نظر وبر نیز، مدرنیته بخشی لاینفک ذاتی از سرمایه‌داری است. او همانند مارکس می‌دید که سرمایه‌داری، جامعه اروپایی (و دنیا) را به شیوه‌ای رادیکال و غیرقابل برگشت، دگرگون می‌سازد. او برخلاف مارکس این نیروی دگرگون‌ساز را به عقلانیت (عقل ابزاری محاسبه‌گر رابطه بین اهداف و وسائل) نسبت می‌داد. از نظر وبر عقلانیت، قدرت همه جاگیر و نافذی بود که نه تنها در تولید بلکه در همه حوزه‌های حیات بورژوازی، حکومت می‌کرد. بوروکراسی و «عقلانی سازی همه کارکردها و روابط» در آن، فرآیندی بود که کل دنیا را در معرض «طلسم‌زدایی»^۱ قرار داده بود - استعارهٔ عربی آن به مثابه کشف خود - (برمن). اما وبر خوش‌بینی مارکس را نداشت. در حالی که مارکس بحران‌های جامعه بورژوازی را در نهایت منتهی به تعالی انقلابی می‌دید، وبر قدرت بوروکراسی گشایش‌گر را غالب و مسلط بر افراد و جامعه انسانی و محبوس‌کننده آنها در یک «ففس آهنین» که هیچ‌رهایی از آن ممکن نبود، می‌دید - نگرشی تعمیق یافته در روزگار خود ما توسط شکاکان رادیکال جامعه صنعتی پیشرفته (به عنوان مثال، نوشته‌های پسا ساختارگرای فوکو^۲، دریدا^۳، دلوز^۴ و غیره).

تا اینجا ما لغت مدرنیته را با ارجاع به تعدادی از پدیده‌ها و ایستارهای اجتماعی به

1. Disenchantment.

2. Foucault.

3. Derrida.

4. Deleuze.

کار برده‌ایم که هنوز نیازمند تعریف است. یک توصیف مقدماتی از مدرنیته را می‌توان بر حسب پویایی آن، فرمول‌بندی و تنظیم نمود. مدرنیته در سطح اندیشه دیالکتیکی است و در سطح کنش و عمل انقلابی؛

با نظری تاریخی به عرصه گسترده تجربه اروپایی از پایان قرن پانزدهم تا قرن بیستم، مدرنیته نمایانگر یک کلیت یکپارچه و منسجم با ویژگی‌های متمایز آشکار است. درباره مدرنیته سه ویژگی برجسته وجود دارد که ما را قادر به رؤیت مدرنیته در سه قالب و صورت می‌سازد: ۱. به مثابه یک ساختار جامع، ۲. به مانند فرآیندی جمع‌زننده و کلیت‌بخش، و ۳. به عنوان یک آگاهی معین و مستقر. من این ویژگی‌ها را مدرنیته (ساختار)، نوسازی (فرآیند) و مدرنیسم (آگاهی) می‌نامم.

نوسازی نمایانگر پدیده‌ای تاریخی فرآیند دگرگونی اقتصادی و تکنولوژیکی است که نخستین بار به‌طور بی‌ظنری در اروپا رخ نمود. مدرنیته، که مفهوم آن بر حسب ساختار درک می‌شود، از دسته‌ای عناصر و روابط ترکیب یافته که با هم یک کل فرهنگی متمایز را تشکیل می‌دهند و ما آن را مدرن توصیف می‌کنیم. مدرنیته تفسیر و تعبیر شده برای آگاهی، مدلی است که از طریق آن اروپای مدرن خودش را با متمایز ساختن از دیگری (غیرمدرن) شناسایی و تعیین هویت نمود. مدرنیسم به معنای آگاهی از مدرن بودن، نگرشی است درگیر دگرگونی خود و دنیا که تجلی‌اش را نه تنها در «عقل» و «انقلاب» می‌یابد، بلکه در هنر، ادبیات، و فلسفه نیز پیدا می‌کند.

مدرنیته و مدرنیسم - توأم با ساختار و آگاهی متناسب با آن - در فرآیند نوسازی، دیالکتیک تغییر و دگرگونی، محقق و برقرار می‌شوند.

در غرب از زمان هرودوت^۱ مردم همیشه معتقد بودند که تمدن امری قابل انتقال، مثل یک هدیه یا یک بیماری می‌باشد. مردم از طریق تعامل و یادگیری روش‌ها و شیوه‌های یکدیگر، متمدن می‌شدند. با توجه به این ایده، تمدن، محصول چنین تعامل و نقل و انتقال در حال وقوع میان افراد و ملل مختلف در طول زمان می‌باشد.

این ترکیب و ساخت ذهنی می‌توانست به عنوان مدلی برای به حساب آوردن

تغییرات فرهنگی در جوامع سنتی یا ماقبل مدرن، مناسب و کافی باشد؛ اما با ظهور مدرنیته، یک دگرگونی ساختاری عمیق آغاز و مرحله جدیدی از تاریخ شروع می‌شود. توسعه فرهنگی دیگر یک موضوع ساده‌وام گرفتن و انتقال دادن بین طرف‌های برابر فرهنگی نیست؛ بلکه رابطه‌ای بین یک مرکز قدرت و سلطه از یک طرف و یک پیرامونی وابسته و تسلیم و تابع از طرف دیگر می‌باشد. می‌توان بدرستی گفت که جامعه پدرسالار جدید، پیامد و محصول استعمار دنیای عرب پدرسالار توسط اروپای مدرن و ثمره پیوند امپریالیسم و پدرسالاری است. در بقیه این مقاله روی این سؤال تمرکز می‌دهیم: به چه معنا جامعه پدرسالار جدید، نوسازی شده است؟

نوسازی و پدرسالاری

لغت «نوسازی» که در اینجا بر «مدرن» در بستر پدرسالار دلالت دارد، دارای یک ویژگی محوری حیاتی برای درک پدرسالاری جدید عربی معاصر است و به یک پدیده بومی منتج از تماس با مدرنیته اروپایی در عصر امپریالیسم برمی‌گردد. «نوسازی» در امور مادی روزمره - در لباس، غذا، سبک زندگی، در نهادها، مدارس، تئاترها، پارلمان‌ها و در ادبیات، فلسفه و علم تجلی یافته است.

این لغت به موجودیت‌هایی نظیر یک فرهنگ یا جامعه یا فرهنگ‌ها و گروه‌های فرعی اجتماعی که آن را می‌سازند، نیز برمی‌گردد؛ بدین ترتیب می‌توان از یک فرهنگ یا یک جامعه «نوسازی شده» سخن گفت، همان‌طور که می‌توان سخن از افراد، نخبگان، اقشار «نوسازی شده» و نظایر آنها به میان آورد. به‌طور آشکار، تغییرات مورد اشاره در تعبیر «نوسازی شده» در هر مورد نتیجه و محصول تأثیر و نفوذ مدرنیته بر نهادها و اعمال و رویه‌های پدرسالار به اشکال مختلف می‌باشد.

در این تعریف، نکته محوری این است که «نوسازی شده» بودن، یک عامل خارجی فعال و عمل‌کننده بر روی توسعه‌ای داخلی را، که به موجب آن آن را دگرگون می‌کند، برجسته می‌نماید. هرگاه «نوسازی» آغاز می‌شود، توسعه داخلی و مستقل تحریف شده و شکل و قالب توسعه‌نیافتگی را به خود می‌گیرد. تحریف مندرج در «نوسازی» فقط به علت شکست داخلی نیست؛ بلکه به دلیل امر دیگری است. همان‌طور که خواهیم دید،

این «امر دیگر» تا اندازه‌ای این واقعیت است که موفقیت نوسازی، هنگامی که در چارچوب وابستگی و تسلیم و تابعیت انجام می‌شود، خود ناتوان‌کننده است و منجر به پدرسالاری جدید می‌گردد.

این چارچوب به عنوان یک نتیجه اشکال نابرابر و نامتجانس توسعه که در اروپا و در کشورهای پیرامونی در دوران جدید رخ نمود، به وجود آمد. فقط در اروپا، که نخستین بار دست به نوسازی زد، دگرگونی و تبدل به مدرنیته (فرآیند نوسازی) مستقل و لذا اصیل بود. در همه فرهنگ‌های دیگر، به استثنای ژاپن، نوسازی تحت شرایط وابستگی رخ داد، که به مدرنیته تحریف شده و غیراصیل؛ یعنی به پدرسالاری «مدرن» یا «نوسازی شده» یا پدرسالاری جدید که امروزه با آن مواجه هستیم منتهی گردید.

تذکر این نکته اهمیت دارد که توسعه جوامع پدرسالار گوناگون نه تنها به واسطه ساختارهای داخلی تابع و در انقیاد دیگری^۱ مختل شده بود؛ بلکه به واسطه قاطعیتی که اروپا به وسیله آن به عنوان مرکز ثروت و قدرت در دنیا ظهور نمود، دچار اختلال گردیده بود. دستاورد بی‌همتای اروپا؛ شامل توانایی غلبه یافتن بر پدرسالاری فئودالی و فراتر رفتن از آن می‌شد و اجرا و اعمال انتقال به مدرنیته نیز به طور کلی با اتکاء به خود انجام می‌گردید. سایر فرهنگ‌های پیشتاز (اسلام عربی، هند هند و، چین بودایی)، به واسطه این پیشرفت غیرمنتظره و پدیداری اروپا، در نظام جهانی تحت سلطه اروپا که به دنبال این موفقیت شکل گرفت، گرفتار شدند. بدین ترتیب، تابع و تحت انقیاد دیگری^۲ در داخل و وابستگی خارجی، این فرهنگ‌ها را محکوم به اشکال گوناگون رشد نوسازی شده تحریف‌آمیز نمود.

ساختارهای آشکار و نهان

جامعه پدرسالار جدید، زمانی که «نوسازی می‌شود» در کل دچار روان‌پارگی است؛ زیرا در زیر ظاهر مدرنی که بلافاصله با آن مواجه می‌شویم، واقعیت نهان دیگری وجود

1. heteronomous structures.

2. Heteronomy

دارد. بین این دو تنش، تخالف و تضاد برقرار است. تحلیل این پدیده، کلید فهم پویایی و الگوهای رفتاری خاص پدرسالاری جدید را فراهم می‌کند و ما را قادر به چنگ زدن به بصیرتی بنیادی می‌سازد؛ جوامع پدرسالاری صرف‌نظر از تنوع آنها در سطح آشکار، همگی در ساختارهای عمیق یکسانی سهیم و مشترک هستند.

از این چشم‌انداز ما می‌توانیم بلادرنگ به جنبه عجیب و غریب مشترک در همه انواع پدرسالاری جدید؛ یعنی فقدان سنت‌گرایی اصیل و حقیقی و مدرنیته اصیل و حقیقی به‌طور مساوی، چنگ زنیم. در پدرسالاری «نوسازی شده» یافتن یک فرد یا نهاد به راستی مدرن، همان‌قدر سخت و دشوار است که تشخیص و تمیز دادن یک فرد یا نهاد به‌طور اصیل و حقیقی سستی. در حقیقت، هر دو نوع نابهنجارند، چه در کشورهای محافظه‌کار و چه در کشورهای «مترقی» جهان عرب. در جامعه پدرسالار جدید (چه در بخش‌ها یا گونه‌های محافظه‌کار یا مترقی آن)، نوع غالب فرد «نوسازی شده» است. این امر، امروزه نسبت به یک یا دو نسل قبل حتی بیشتر حقیقت دارد؛ زیرا دورترین کشورها و مناطق روستایی در جهان عرب در دو یا سه دهه اخیر به سمت «مدرنیته» کشانیده شده‌اند.

از جنگ جهانی دوم به این طرف، هنگامی که اروپا قابل دسترسی‌تر شد و زمینه آموزش غربی بیشتر فراهم گردید، نوعی فرهنگ فرعی که توسط حورانی^۱ به‌عنوان «لوانتین»،^۲ به شکل اولیه و اصلی از نوع «نوسازی شده» توصیف شده بود، در میان اقشار متوسط بالای شهری سرعت گسترش یافته است. این بسط و گسترش به نوبه خود در رشد یک گروه از نظر اجتماعی مهم، یعنی روشنفکران «نوسازی شده» سهیم شده و نقش داشته است؛ گروهی که در آن دوگانگی و تضادهای ساختاری جامعه بوضوح تمام منعکس و نمودار شده است. همان‌طور که خواهیم دید، پدرسالاری جدید، متحدی قوی‌تر، و مدرنیته اصیل، دشمنی نیرومندتر از این گروه که از نظر فرهنگی دچار روان‌پارگی بوده نداشته است.

1. Hourani.

2. Levantine.

مشق از Levant به معنی خاور و شرق

آگاهی مدل - محور

ویژگی اساسی آگاهی «نوسازی شده»، که منظورم از آن یک تمایل روشنفکری یا یک الگوی جهت‌گیری کلی می‌باشد، گرایش آن به برگرداندن مدل‌ها به بت‌واره‌هاست.^۱ این گرایش را در جامعه عرب در شیوه‌ای که مثلاً آموزش یا لباس یا تولیدات هنری یا حتی سوسیالیسم به مثابه مدل‌ها و راهنماها اتخاذ و پذیرفته می‌شوند، می‌بینیم. آموزش، شیوه لباس پوشیدن، سازماندهی سوسیالیستی و خودمدرنیته بر حسب ترجمه و تفسیرهای انجام شده از مدل‌های غربی تعریف و تعیین می‌شوند.

آگاهی بت‌واره شده، نمایانگر دوگرایش مرتبط با هم و متقابلاً تقویت‌کننده یکدیگر؛ یعنی تقلید و انفعال، است. ایده‌ها و آراء، کنش‌ها و اعمال، ارزشها یا نهادها نه از روی نقد بلکه با ارجاع به یک مدل، تأیید و تصدیق می‌شوند (از اعتبار می‌افتند). مدرنیسم بت‌واره شده؛ یعنی مقوله‌ای که تا اندازه زیادی جهان‌بینی و اعمال و رفتار پدرسالارانه جدید را تعیین می‌کند، خودش را مستقیماً بدون واسطه یا خودآگاهی انتقادی، تحمیل می‌نماید و بر همه انواع فعالیت‌ها، از جمله فعالیت‌های خلاق مثلاً شعر عربی «مدرن»، حکومت می‌کند. این امر نه تنها در مورد ایده‌ها و آراء و نهادهای «وارداتی» صادق است؛ بلکه در مواردی که به نظر بومی و خودانگیخته می‌رسد نیز حقیقت دارد. به عنوان نمونه، ناسیونالیسم عربی؛ یعنی جنبش محوری حیات سیاسی عرب در قرن بیستم را در نظر بگیرید. هنگامی که ناسیونالیسم عربی را از این منظر بررسی کنیم، درک آن بدون ارجاع به مفهوم و تجربه اروپایی غیرممکن است (برای مثال، مدرنیته مستقل ژاپن را نمی‌توان بدون رجوع به غرب فهمید). سیاست، به معنای ایدئولوژی و عمل هر دو، انعکاسی از مدل‌های اروپایی است.

نتیجه‌گیری

مشکل واقعی در رابطه با آگاهی وابسته و دارای جهت‌گیری به سمت مدل، بیشتر به چگونگی و کیفیت مدل‌های تفکر و قالب آن بر می‌گردد تا به محتوای آن. برای آنکه کار

فرآیند آگاهی دگرگون‌ساز، مؤثر باشد، باید بر پایه استقلال بنا شده باشد، جایی که پدرسالاری و روابط روان‌شناختی آن درک شده و بر آن غلبه می‌یابیم یا دست‌کم دیگر تفوق ندارد.

بدین ترتیب، با این تعریف، مدرنیسم که در اروپا تجلی مدرنیته در هنر، ادبیات، فلسفه و همه اشکال تلاش‌های خلاق است، در پدرسالاری جدید یک عمل و رویه انعکاسی و بت وارده شده می‌باشد که، هم وابسته و هم غیرانتقادی است. در اینجا است که خصیصه دروغین و تحریف شده «مدرنیته» پدرسالار جدید، به روشنی تمام آشکار می‌شود.

